

امپراتوری ایران

ناردو، دان، ۱۹۴۷ - **Nardo, Don**

امپراتوری ایران / دان ناردو؛ ترجمه مرتضی ثاقب‌فر. - تهران: ققنوس، ۱۳۷۹.
۱۵۲ ص: مصور، نقشه.
ISBN 978-964-311-257-8

فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیبا.

The Persian Empire. عنوان اصلی:

کتابنامه: ص. [۱۴۳] - ۱۴۶.

۱. ایران - تاریخ پیش از اسلام - ادبیات نوجوانان. ۲. ایران - تاریخ - هخامنشیان،
۵۸۸ - ۳۳۰ ق. م. الف. ثاقب‌فر، مرتضی، ۱۳۲۱ - ، مترجم. ب. عنوان.

۸ الف ۲ ن / DSR ۱۴۰ / ۹۵۵/۰۱ [ج]

۱۳۴۹۵-۷۹م

کتابخانه ملی ایران

امپراتوری ایران

دان ناردو

ترجمه مرتضی ثاقب فر



این کتاب ترجمه‌ای است از:

The Persian Empire

Don Nardo

Lucent Books, 1998

چاپ اول زمستان ۱۳۷۹



انتشارات ققنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری،

شماره ۱۱۱، تلفن ۴۰ ۸۶ ۴۰ ۶۶

* * *

دان ناردو

امپراتوری ایران

ترجمه مرتضی ثاقب‌فر

چاپ چهاردهم

۱۵۰۰ نسخه

۱۳۹۴

چاپ شمشاد

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۸ - ۲۵۷ - ۳۱۱ - ۹۶۴ - ۹۷۸

ISBN: 978 - 964 - 311 - 257 - 8

www.qoqnoos.ir

Printed in Iran

فهرست

- رویدادهای مهم در تاریخ امپراتوری ایران ۶
- پیشگفتار: آیا یونان خوب و ایران بد بود؟ ۹
۱. خاور نزدیک باستان: چهارراه فرهنگ ها ۱۵
۲. مردی خردمند و با استعداد: کوروش بزرگ امپراتوری ایجاد می‌کند ۳۱
۳. کمبوجیه و داریوش: گسترش امپراتوری ۴۹
۴. شاهان، رعایا و بردگان: زندگی در ایران آن روز ۶۳
۵. گام نخست به سوی اروپا: داریوش در برابر یونانیان ۷۹
۶. توانایی سترگ تحقق نیافته: خشایارشا در برابر یونانیان ۹۵
۷. سایه کم‌رنگ امپراتوری بزرگ: افول و سقوط ایران ۱۱۱
- پسگفتار: زخم‌های التیام‌ناپذیر کهن: ایران در گذر قرن‌ها ۱۲۹
- یادداشت‌ها ۱۳۵
- منابع بیش‌تر برای مطالعه ۱۴۱
- آثار مورد استفاده ۱۴۳
- برای مطالعه بیش‌تر ۱۴۷
- نمایه ۱۴۸

رویدادهای مهم در تاریخ امپراتوری ایران

قبل از میلاد ۳۱۰۰ ۲۷۰۰ ۲۳۰۰ ۱۹۰۰ ۱۵۰۰ ۱۱۰۰ ۷۰۰

قبل از میلاد مسیح

حدود سال ۲۰۰۰ - ۳۱۰۰

فرهنگ سومری بر دره‌های رودخانه‌ای منطقه بین‌النهرین حاکم می‌شود.

حدود سال ۱۰۰۰ - ۱۱۰۰

چادرنشینان آریایی آسیای مرکزی، نیاکان مادها و پارسیان، به سوی ایران سرازیر می‌شوند.

حدود سال ۸۸۵

آشوریان به سرعت بر بیش‌تر خاور نزدیک تسلط می‌یابند.

سال ۶۲۵

کیاکسار (هوخستره) دوم بر تخت ماد جلوس می‌کند، ارتش را گسترش می‌دهد و به سازماندهی مجدد آن می‌پردازد.

سال ۶۱۲

نیروی مرکب از مادها و بابلیان، نینوا پایتخت آشور را تاراج می‌کنند و باعث سقوط امپراتوری آشور می‌شوند.

حدود سال ۵۹۹

کوروش دوم پارسی که بعدها لقب «بزرگ» می‌گیرد به دنیا می‌آید.

سال ۵۵۸

کوروش دوم پادشاه پارس می‌شود.

سال ۵۵۰

کوروش پس از سه سال نبرد اکباتان، پایتخت ماد را تسخیر می‌کند و بر امپراتوری ماد مسلط می‌شود.

سال ۵۴۶

کوروش به لیدی حمله می‌برد و پایتختش، سارد، را تصرف می‌کند. از این پس یونانیان شهرهای ایونیه، منطقه مرزی دریای اژه، در برابر کوروش سر تسلیم فروز می‌آورند. این حادثه نخستین تماس مهم ایرانیان و یونانیان است.

سال ۵۳۹

ارتش کوروش بابل را تسخیر می‌کند و سرزمین‌های امپراتوری بابل به دست ایرانیان می‌افتد.

سال ۵۲۵

کمبوجیه دوم، پسر و جانشین کوروش، مصر را تسخیر می‌کند.

سال ۵۲۲

در ماه مارس (اسفند) فردی شاید ادعا می‌کند که بردیا، پسر کوچک کوروش است. کمبوجیه بردیا را قبلاً کشته بود. فرد شاید تخت سلطنت را غصب می‌کند. کمبوجیه به زودی با وضعی مشکوک می‌میرد. در ماه سپتامبر (شهریور) گروهی از نجیب‌زادگان ایرانی غاصب را به قتل می‌رسانند و داریوش یکم شاه می‌شود.

سال ۵۱۲

داریوش از تنگه بُسفر عبور می‌کند و وارد اروپا می‌شود.

سال ۴۹۹ - ۴۹۸

شهرهای یونانی ایونیه با کمک ناوگان کوچک شهرهای اصلی یونان، آتن و ارتش، سر به شورش بر می‌دارند.

سال ۴۹۰

ارتش ایران با عبور از دریای اژه، ارتش را تسخیر و ساکنانش را تبعید می‌کند. چند هفته بعد ایرانیان به دست نیروی کوچک‌تری مرکب از آتنیان و پیادگان سنگین اسلحه در دشت ماراتون واقع در شمال شرقی آتن شکست می‌خورند.

سال ۴۸۶

داریوش می‌میرد و پسرش خشایارشا جانشین او می‌شود.

سال ۴۸۰

خشایارشا بر تنگه هلسپونت (داردانل) پل می‌زند و با ارتشی عظیم به یونان یورش می‌برد؛ سرانجام ناوگان یونان و متحدان آن ناوگان ایران را در خلیج سالامیس واقع در جنوب آتن شکست می‌دهد. خشایارشا به سارد باز می‌گردد و ادامه جنگ را بر عهده سردارش مردونیه می‌گذارد.

سال ۴۷۹

ارتش مردونیه در نزدیکی پلاته توسط نیروی متحد یونان شکست می‌خورد؛ ایرانیان موقتاً از حمله به اروپا چشم می‌پوشند.

سال ۴۶۵

خشایارشا به دست گروهی از دسیسه‌چینان به قتل می‌رسد و پسرش اردشیر یکم جانشین او می‌شود.

سال ۴۲۴

اردشیر پس از سلطنتی طولانی،

بعد از میلاد مسیح

سال ۲۲۴

آخرین پادشاه پارت (اشکانی)
سقوط می‌کند و سلسله ساسانیان
بر تمام ایران تسلط می‌یابد.

سال ۶۵۱-۶۳۷

سپاهیان عرب، ساسانیان را
شکست می‌دهند و دین و آیین
اسلام را وارد ایران می‌سازند.

سال ۱۹۴۱ (۱۳۲۰ ه. ش)

محمدرضا شاه پهلوی شاه
ایران می‌شود. در دهه ۱۳۴۰
(۱۹۶۰ م) برنامه جابه‌جایی
مردن‌سازی را در ایران پیاده
می‌کند و در سال ۱۳۵۰ (۱۹۷۰
م) دو هزار و پانصدمین
سالگرد بنیانگذاری شاهنشاهی
هخامنشی را بر سر قبر
کوروش بزرگ جشن می‌گیرد.

سال ۱۹۷۹ (۱۳۵۷ ه. ش)

در پی بروز ناآرامی‌های
اجتماعی و مذهبی در ایران،
شاه جای خود را به نظام
جمهوری اسلامی ضدغربی به
رهبری آیت‌الله خمینی می‌دهد.

داریوش سوم به تخت
می‌نشیند. در یونان فیلیپ به
قتل می‌رسد و پسرش اسکندر
سوم که بعدها لقب «بزرگ»
می‌گیرد، جانشین وی می‌شود.

سال ۳۳۴

اسکندر از تنگه داردانل عبور
می‌کند و به ایران یورش
می‌برد.

سال ۳۳۱

اسکندر پس از شکست دادن
دو ارتش ایران و آزاد کردن
مصر، داریوش را در گوگمل^۱
در نزدیکی رود دجله شکست
می‌دهد. داریوش می‌گریزد و
چند ماه بعد به دست افسران
خود کشته می‌شود.

سال ۳۲۳

اسکندر پس از تکمیل فتوحات
خود در ایران به نحو
غیرمنتظره‌ای می‌میرد.
سرداران بزرگ او بی‌درنگ
برای به دست آوردن سهمی از
قلمرو با یکدیگر به نبرد
می‌پردازند. در سال ۲۸۰
امپراتوری اسکندر به سه
قلمرو بزرگ تقسیم می‌شود از
جمله قلمرو سلوکیان که شامل
بخش‌های گسترده‌ای از
امپراتوری کهن ایران است.

سال ۲۳۸

قبایل چادرنشین پارت سلسله
پادشاهی خود را در ایران
گسترش می‌دهند و در سال
۱۴۱ پارتیان به طور کامل در
ایران و بین‌النهرین جانشین
سلوکیان می‌شوند.

کاملاً عادی و بی‌حادثه
می‌میرد. پس از مبارزه‌ای
شدید بر سر جانشینی اردشیر،
داریوش دوم شاه می‌شود.

سال ۴۰۴

داریوش نیز می‌میرد و پس از
مبارزه‌ای خونین بر سر قدرت،
پسرش اردشیر دوم به تخت
جلوس می‌کند.

سال ۴۰۱

کوروش کوچک، برادر شاه
جدید سر به شورش بر
می‌دارد. کوروش فرماندهی
ارتشی بزرگ از جمله هزاران
مزدور یونانی را در کوناکسا در
نزدیکی بابل بر عهده دارد،
کوروش در همین نقطه از شاه
جدید شکست می‌خورد و
مزدوران یونانی طی عقب‌نشینی
دلخراش و خونینی از آسیا به
دریای سیاه می‌روند.

سال ۳۵۸

اردشیر سوم جانشین پدرش
اردشیر دوم می‌شود.

سال ۳۳۸

یکی از مشاوران شاه به نام
باگوس او را به قتل می‌رساند و
شاهزاده جوان آرسس را
جانشین او می‌سازد. فیلیپ
دوم پادشاه مقدونیه دولت -
شهرهای عمده یونان را
شکست می‌دهد و سرور
سراسر یونان می‌شود.

سال ۳۳۶

آرسس به دست باگوس کشته
می‌شود؛ باگوس فرد گمنامی از
خانواده هخامنشی را به نام

آیا یونان خوب و ایران بد بود؟

ایسوکراتس^۱، سخنور یونانی در سال ۳۸۰ ق.م گفته است: «برای ما که در زندگی خصوصی خود فکر می‌کنیم بربرها فقط برای بردگی خانگی شایسته هستند، شرم‌آور است که به سیاست عمومی خود اجازه دهیم تا این اندازه متحدانمان از سوی آن‌ها به اسارت و بندگی گرفته شوند.»^(۱) یونانیان باستان همه غیریونانیان را بربر می‌دانستند؛ اما در این مورد خاص منظور ایسوکراتس، ایرانیان است که در آن زمان شاهنشاهی آن‌ها بزرگ‌ترین امپراتوری تاریخ بشر بود و در غرب از آسیای صغیر (ترکیه کنونی) و در شرق تا مرزهای هندوستان را در بر می‌گرفت. این سخنان بخشی از سخنرانی‌های متعدد سخنور یونانی خطاب به دولت - شهرهای یونانی است که پیوسته در حال جنگ با یکدیگر بودند تا نزاع را کنار بگذارند و برای مبارزه با ایران متحد شوند. ایسوکراتس ادعا می‌کرد که ایرانیان بزدل و زن‌صفتند و شایستگی جنگی ندارند. بنابراین یونانیان برای غلبه بر ایشان دچار مشکل چندانی نخواهند شد.

ایسوکراتس در اهانت و تحقیر خود نسبت به ایرانیان تنها نبود. ارسطو، فیلسوف مشهور آتنی نیز اعتقاد داشت که بربرها، که ایرانیان برجسته‌ترین آن‌ها بودند، «طبیعتاً برده» هستند. ارسطو در کتاب سیاست خود می‌نویسد:

نمی‌توان انکار کرد مردمانی وجود دارند که هر جا هستند برده‌اند و مردمان دیگری که هرگز در هیچ جا برده نیستند. این در مورد افراد نجیب‌زاده نیز صدق می‌کند. نجیب‌زادگان ما نه تنها در کشور خود بلکه در تمامی جهان خود را اصل و نسب‌دار می‌دانند؛ در حالی که بردگان فقط در کشور خودشان با اصل و نسب هستند.^(۲)

فیلسوف بر پایه این فرضیه به این نتیجه می‌رسد که حکومت یونانیان بر بربرها کاملاً طبیعی است حال آن‌که بی‌گمان حکومت بربرها بر یونانیان غیرطبیعی است. وقتی ارسطو به مقام آموزگاری اسکندر، شاهزاده مقدونی که بعدها در سال ۳۴۲ ق. م لقب «بزرگ» گرفت، رسید، پیشداوری‌ها و تعصبات ضدایرانی خود را به او تلقین کرد. کم‌تر از یک دهه بعد، وقتی اسکندر به ایران یورش برد و سرانجام تسخیرش کرد، کلمات استاد خویش همچنان در ذهنش تازه بود.

اندیشه بی‌ارزش بسیاری از یونانیان نسبت به همسایگان شرقی خود، بیش از یک قرن دو ملت را در بدگمانی، دشمنی و جنگ ادواری نگه داشت. سابقه روابط بد ایران و یونان به سال‌های اولیه بنیادگذاری امپراتوری ایران توسط کوروش بزرگ، نخستین فرمانروای دودمان هخامنشی در میانه سده ششم قبل از میلاد، باز می‌گردد. کوروش شهرهای یونانی امتداد ساحل دریای اژه در آسیای صغیر را که یونانیان ایونیه می‌خواندند فتح کرد و در آغاز سده پنجم، داریوش و خشایارشا، شهریاران ایران، به خاک اصلی یونان هجوم بردند. یونانیان این حملات را دفع کردند، اما نفرت، توطئه و کشتار میان ایرانیان و یونانیان تا یک قرن بعد ادامه یافت. پس عجیب نیست اگر در عصر ايسوكراتس و ارسطو تقریباً تمام یونانیان، ایرانیان را دشمنان خونین ستی خود تلقی کنند و اندیشه جنگی تمام‌عیار با ایران برای یونانیان هم موجه و هم جذاب به نظر آید.

پیوند جدایی‌ناپذیر یونانیان و ایرانیان

از آن‌جا که تاریخ و سرنوشت یونانیان و ایرانیان طی دو قرن کاملاً درهم تنیده و گره خورده است، برای مورخان جدید و دانشجویان غیرممکن است که بتوانند تاریخ و فرهنگ یکی از این دو ملت را بدون بررسی ملت دیگر مطالعه کنند. متأسفانه، از لحاظ ایرانیان، فرایند این تاریخ تقریباً همیشه به زیان ایشان تفسیر شده، چون بیش‌تر منابع تاریخی باستانی باقی‌مانده در باره ایران آن روزگار، توسط یونانیان نوشته شده است. گزافه‌آمیزترین و عین حال موثق‌ترین این نوشته‌ها کتاب تواریخ نوشته هرودوت مورخ یونانی قرن پنجم ق. م است که به شرح نبردهای ایرانیان و یونانیان تا روزگار نویسنده اختصاص دارد. نویسندگان دیگر یونانی که کتاب‌هایشان حاوی اطلاعاتی در باره تاریخ و فرهنگ ایران است عبارتند از: گزنفون^۱



کوروش بزرگ که از سال ۵۵۰ تا ۵۳۰ ق. م بر ایران حکومت کرد به خود لقب «شاه مادها و پارسها» داده بود. او کسب این لقب را نه تنها به خاطر فتوحات خود بلکه از طریق وراثت نیز حق خود می‌دانست، زیرا حکایت شده است که آستیاگ پادشاه ماد، پدر بزرگ مادری او بوده است.

(سده چهارم ق. م)، دیودوروس سیکولوس^۱ (قرن اول ق. م)، پلوتارک^۲ (قرن یکم میلادی) و آریان^۳ (قرن دوم میلادی).

دیدگاهی تحریف شده

در مقایسه با آثار افراد یادشده، بیش‌تر منابع ایرانی به جا مانده در سده بیستم میلادی کشف شده‌اند. این منابع کتیبه‌ها و برجسته کاری‌ها، سنگنشته‌های روی گورها یا صخره‌ها و لوحه‌های گلی حاوی گزارش‌های اداری را در بر می‌گیرند. این آثار، بجز استثنائاتی اندک،

1. Diodorus Siculus

2. Plutarch

3. Arrian

اطلاعات ناچیزی در باره موضوعاتی نظیر تبارنامه شاهان و بزرگان، لشکرکشی‌های مهم و طرح‌های ساختمانی بزرگ در اختیار ما می‌گذارند و اشارات بسیار اندک و ناقصی به رویدادهای تاریخی یا آداب و رسوم و آیین‌ها، اعتقادات و زندگی روزانه مردم عادی دارند. در نتیجه، بازسازی جدید از ایران باستان حداقل تا اوایل دهه ۱۹۰۰ م تقریباً به طور انحصاری از دریچه چشم یونانیان انجام گرفته است. همان‌گونه که آ. ت. اومستد^۱، دانشمند بزرگ فرهنگ ایران، می‌نویسد:

اکثریت منابع موجود در باره تاریخ هخامنشی به زبان یونانی بودند... نتیجه طبیعی این امر آن بود که تاریخ امپراتوری نیرومند هخامنشی [در بیش‌تر متون تاریخی غرب] به صورت یک رشته رویدادهای بی‌ارتباط نشان داده می‌شد که فقط در صورتی وحدت و معنا پیدا می‌کردند که درون داستان دولت‌های کوچک یونانی گنجانده می‌شدند.^(۳)

ناگزیر، این شناخت و گزارش ناقص از فرهنگ ایران با تعصبات و جبهه‌گیری‌های شدید ضدایرانی منابع یونانی در آمیخته بود؛ و به دیدگاهی دو بُعدی و تحریف شده از ایرانیان می‌انجامید. در اکثر موارد، ادبیات و هنر مغرب‌زمین خواسته است کلیشه‌های قالبی مخلوق مردانی نظیر هرودوت و ایسوکراتس را جاودانی سازد. رمان‌ها، فیلم‌ها و حتی بسیاری از تاریخ‌های امروزی ایرانیان را به صورت «شخصیت‌های منفی داستان» نشان داده‌اند و ایران را کشوری قهار و بد و استبدادی تصویر کرده‌اند؛ کشوری که همواره بی‌کفایت بوده ولی با قلدری کوشیده است آزادی محبوب یونانیان را از آن‌ها بازستاند. این تصویرهای نادرست فقط به تقویت نژادپرستی قدیمی و پیشداوری‌های قوم‌گرایانه خدمت کرده‌اند؛ چیزی که در روزگار ما نیز هنوز وجود دارد: تعصباتی که ناگزیر فرهنگ‌های غربی را ذاتاً شریف و شاداب و نیرومند و فرهنگ‌های شرقی مقابل آن‌ها را شرور و فاسد معرفی می‌کنند.

وقتی این تعصبات کاهش یافتند و رفته رفته مورد تردید قرار گرفتند، تصویر مثبت‌تری از ایران باستان نمودار شد. گرچه بعضی از رهبران ایران به راستی فاسد و بی‌کفایت بوده‌اند، بعضی دیگر مانند کوروش بزرگ و داریوش یکم، فرمانروایانی نیرومند، خردمند و خلاق بوده‌اند که غالباً قدرت مطلقه را با دادگری و کردارهای انسانی تعدیل کرده‌اند. امپراتوری عظیم این فرمانروایان نه تنها از لحاظ منابع طبیعی و کالاهای مادی، بلکه از لحاظ تنوع فرهنگی که به سبک خویش به وجود آورد، درست مانند یونان بسیار غنی بود. برخلاف

رهبران یونان که فقط بر یونانیان حکومت می‌کردند و فرمانروای ملتی با زبان و میراث فرهنگی مشترک بودند، شاهنشاهان ایران باستان فرمانروایانی متکی بر وفاداری مردم بودند و بر سرنوشت یک دوجین اقوام و ملل جداگانه تسلط داشتند، اقوامی که هر یک میراث قومی، زبان، آداب و رسوم و اعتقادات دینی خاص خود را داشتند. از آن‌جا که ایران از مجموعه اقوام، ملل و کارگران خارجی‌ای تشکیل می‌شد که همگی برای یک هدف کار می‌کردند، آغوش ایران برای اندیشه‌های بیگانه و نو بازتر از یونان بود. از این لحاظ، ایران بیش‌تر شبیه ایالات متحده آمریکای امروزی بود که قدرت آن تا حد زیادی از تنوع فرهنگی آن سرچشمه می‌گیرد.

تصویر کامل‌تر و واقع‌بینانه‌تر ایران باستان که در دهه‌های اخیر ترسیم شده است تا حد زیادی مرهون بازنگری بی‌طرفانه‌تر و جدیدتر متون کهن یونانی، و نیز تا حد زیادتری مدیون کشفیات جدید باستان‌شناختی است. نخستین کاوش‌های روشمند کاخ بزرگ ایران در تخت جمشید (به زبان یونانیان «پرسپولیس») که در دهه ۳۲۰ ق.م توسط اسکندر ویران شد) در اواسط دهه ۱۹۳۰ میلادی (۱۳۱۰ ه. ش) انجام گرفت و در سال‌های پس از آن در آن‌جا و سایر نقاط ایران اشیاء و لوحه‌های گلی بیش‌تری کشف شد. اومستد در باره این یافته‌ها می‌گوید:

می‌توانیم از طریق آن‌ها با نام‌های کارگرانی [که این کاخ‌ها را ساخته‌اند] و کشورهایی که این کارگران از آن‌جاها آمده‌اند، کارهایی که انجام داده‌اند و میزان دستمزدهایی که گرفته‌اند آشنا شویم. همچنین نام دختر تازه‌داریوش و مادر او و هدایایی را که او داده است می‌شناسیم... از یافته‌های باستان‌شناختی و از این لوحه‌ها، برای نخستین بار ایده‌ای در باره زندگی عمومی مردم پیدا می‌کنیم. (۴)

بی‌گمان کاوش‌ها و مطالعات جدید قرن بیست و یکم اطلاعات بیش‌تری در مورد ایران باستان، یعنی یکی از نیرومندترین و باشکوه‌ترین امپراتوری‌های تاریخ جهان، در اختیار ما خواهند نهاد. البته شکوه و قدرت یکتای این امپراتوری بیش از سه سده طول نکشید و برای مثال در مقایسه با عمر امپراتوری روم باستان که قدرت و عظمتش بیش از هفتصد سال بود مدت بسیار درازی نیست. اما باید توجه داشت که عمر امپراتوری ایران تقریباً برابر است با عمر ایالات متحده آمریکا که در سال ۱۷۷۶ (۱۱۵۵ ه. ش) زاده شد. آمریکایی‌ها اغلب به تاریخ پیچیده و شگرف خود که باعث دستاوردهای فرهنگی، نظامی و هنری جاودانه و غیرقابل بازگشتی در جهان امروز شده است با غرور می‌نگرند؛ ایرانیان نیز حق دارند که نسبت به تاریخ خود چنین غروری داشته باشند.

خاور نزدیک باستان: چهارراه فرهنگ‌ها

گستره امپراتوری ایران باستان در اوج عظمت خود بیش‌تر منطقه‌ای را که امروز خاور نزدیک یا خاورمیانه می‌گویند شامل می‌شد و از غرب سواحل دریای مدیترانه و از شرق تا مرزهای هندوستان را در بر می‌گرفت. در این میان سرزمین اصلی ایران ویژگی بیش‌تری داشت و شامل ناحیه‌ای می‌شد که امروزه ملت ایران در آن سکونت دارد. بخش مرکزی این منطقه متنوع جغرافیایی، فلات گسترده ایران است که به طور متوسط بین هزار تا دو هزار متر از سطح دریا ارتفاع دارد و گستره آن از دریای خزر در شمال تا خلیج فارس در جنوب به حدود هزار کیلومتر می‌رسد. در منتهی‌الیه شرقی این منطقه دو کویر نمکی بزرگ، دشت کویر و دشت لوت، قرار گرفته و در غرب، رشته کوه‌های سر به فلک کشیده و ناهموار زاگرس به طور اریب در امتداد فلات از شمال غربی تا جنوب غربی کشیده شده است؛ در غرب این کوه‌ها که قله‌های آن غالباً پوشیده از برف است، فلات به تندی به سوی دشت‌های هموار آبرفتی دره رودهای دجله و فرات سرازیر می‌شود و این منطقه‌ای است که از دیرباز به آن بین‌النهرین می‌گفتند.^(۵)

مدت‌ها پیش از پیدایش امپراتوری ایران، تنوع عظیم سرزمینی و اقلیمی خاور نزدیک و موقعیت استراتژیک آن، این منطقه را برای سکونت بسیار جذاب کرده بود، منطقه‌ای که به طور طبیعی به چهارراه بزرگ فرهنگ‌ها تبدیل شده بود. از هزاره چهارم قبل از میلاد و شاید حتی زودتر از آن، این ناحیه پذیرای مهاجرت‌های ادواری اقوام گوناگون، به ویژه از استپ‌های پیرامون دریای خزر در شمال بوده است. این گروه‌ها هم در تنوع قومی و فرهنگی منطقه سهم داشته‌اند و هم از رفاه و ثروت فزاینده آن سود برده‌اند. نخستین واحدهای سیاسی که ظاهر شدند، دولت - شهرهای مستقلی بودند که هر یک از یک مرکز شهری تشکیل می‌شد و اطراف آن را دهکده‌ها و کشتزارها فراگرفته بودند. سرانجام گروه‌هایی از این دولت‌های کوچک در ملل واحدی ادغام شدند، برخی حالتی تهاجمی

یافتند و با گرد آوردن ارتش‌های بزرگ سرزمین‌های همسایه خود را فتح کردند و نخستین امپراتوری‌ها را به وجود آوردند. این امر به پیدایش الگویی برای توسعه فزاینده نظامی و سیاسی انجامید؛ اوج این توسعه پیدایش پهناورترین امپراتوری خاورمیانه در تاریخ یعنی امپراتوری ایران بود.

سلسله‌ای از اقوام کامیاب

ایرانیان، مانند بسیاری از اقوام خاور نزدیک، بخش مهمی از اندیشه‌های سیاسی، نظامی و فرهنگی خود را از تمدن‌های بسیار موفق که در امتداد رودهای فرات و دجله تشکیل شده بود به ارث بردند. بین‌النهرین، با داشتن آب فراوان و خاک حاصلخیز، یکی از اولین مناطق خاور نزدیک (که مصر دومین آن محسوب می‌شد) در توسعه کشاورزی، راه‌های بازرگانی و دولت - شهرها بود. از حدود سال ۳۱۰۰ تا ۲۰۰۰ ق.م این ناحیه زیر تسلط سلسله‌ها، دولت - شهرها و امپراتوری‌های کوچکی بود که همگی را به نام شهر اصلی آن سومر، که در نزدیکی خلیج فارس و جنوب شرقی عراق کنونی قرار داشت، تمدن سومری می‌نامند. با گذشت زمان سومریان نیز جذب اقوام مشهورتری به نام بابلیان شدند که پایتختشان بابل، در کنار رود فرات و حدود پانصد کیلومتری شمال غربی خلیج فارس قرار داشت. سلسله‌های بابلی که جانشین یکدیگر می‌شدند تا هزار سال بعد بر بین‌النهرین تسلط داشتند. چستر استار^۱، مورخ، زندگی این اقوام را چنین توصیف می‌کند:

کشور با آبراهه‌ها و جاده‌ها به قطعات زمین نسبتاً منظمی تقسیم می‌شد که با ابزارهای هندسی تعیین شده بود. کشاورزان با خیش‌ها، بذرکارهای چوبی و بیل‌های سنگی زمین را شخم می‌زدند و جو می‌کاشتند؛ چوپانان و سگ‌های گله از رمة‌های گوسفند و بز مراقبت می‌کردند؛ نواحی دیگر از باغ‌هایی تشکیل شده بود که دیوارهای گلی آن‌ها را محصور کرده بود. در این باغ‌ها درخت‌های میوه به عمل می‌آمد و درخت‌های نخل بر آن‌ها سایه می‌افکند. الاغ‌ها در کوره راه‌ها و قایق‌ها در آب‌راه‌ها فراورده‌های کشتزارها را به مراکز حیاتی یعنی شهرها حمل می‌کردند. هر شهر... با خندق و دیوارهای خشتی احاطه شده بود... در درون دروازه شهرها گارد سربازان بر رفت و آمد نظارت داشت. خیابان‌های به اندازه کافی عریض برای عبور ارابه‌ها و گاری‌ها در میان بلوک‌های خانه‌های مرفه احداث شده بود؛ در پشت آن‌ها کوچه‌ها و انبوه کلبه‌های کوچک گلی با بام‌های مسطح قرار داشت. در این قسمت

بیش‌تر کشاورزان می‌زیستند که هر روزه با زحمت به مزارع می‌رفتند (گرچه بعضی از آن‌ها نیز در دهکده‌های فرعی و کوچک گلی زندگی می‌کردند)... و آهنگران و کوزه‌گران و دیگران (۶) نیز بودند.

سومری‌ها و بابلیان کامیاب نفوذ خود را به مناطق و اقوام همسایه خود نیز توسعه دادند که پیشرفته‌ترین آن‌ها از لحاظ فرهنگی، ساکنان فلات ایران بودند. اولین فرهنگ مهم ایران فرهنگ عیلامی بود که در هزاره سوم ق. م پدیدار شد. ناحیه عیلام تقریباً شامل ارتفاعات جنوبی فلات، منطقه مشهور به فارس (نیز پارس یا پرسه) و نواحی کم‌ارتفاع کناره خلیج فارس می‌شد، که از جمله شهر مهم شوش را نیز در بر می‌گرفت. عیلامی‌ها مدت درازی زیر تسلط سومری‌ها بودند. اما رفته‌رفته از هزاره دوم و با افول سومر، عیلام به دولت مستقلی تبدیل شد. اوج تمدن فرهنگی و سیاسی عیلام میان سال‌های ۱۴۵۰ و ۱۱۲۵ ق. م بود؛ دوره‌ای که آن‌ها سنگنبشته‌هایی به زبان یکتای خود باقی گذاشته و به تولید صنایع دستی بسیار عالی طلایی، نقره‌ای و مفرغی پرداخته و به طور کلی از رفاه زیادی برخوردار بوده‌اند.



با این حال، هنگامی که بابلیان در زمان حکومت نبوکدنصر یکم^۱ در واپسین دهه‌های قرن دوازدهم ق. م به عیلام یورش بردند، دوره شکوفایی عیلام ناگهان به پایان رسید. در چهار سده‌ای که پس از آن فرا رسید، جنوب و غرب ایران نه تنها از سوی بابل، بلکه از طرف خارجیان متعدد دیگری که نیرومندترین آن‌ها آشوریان بودند، تحت نفوذ قرار گرفت. آشور، که نام خود را از شهر آشور واقع در کرانه‌های شمالی رود دجله اخذ کرده است، در بیش‌تر هزاره دوم ق. م به صورت یک دولت کوچک در بین‌النهرین وجود داشت. سپس در قرن نهم ق. م آشوریان به رهبری شاهانی جنگجو، از سرزمین کوچک خود به طور ناگهانی متوجه خارج شدند و شروع به فتح سرزمین‌های اطراف و تأسیس یک امپراتوری بزرگ کردند. این قلمرو که پهناورترین قلمرو در خاور نزدیک تا آن روزگار بود، در شرق بیش‌تر فلات ایران، در مرکز بابل، و بقیه بین‌النهرین و در غرب سوریه، فلسطین و قسمت‌هایی از مصر را در بر می‌گرفت. شهرت آشور در ارتش بزرگ و هولناک آن و روش‌های خشن و سنگدلانه آن در تسخیر و نحوه حکومت بر سرزمین‌های خارجی بود. بنا به نوشته د. ج. وایزمن^۲ دانشمند:

روش‌های آشوریان بسیار خشن و بی‌رحمانه بود؛ آن‌ها می‌خواستند در اقوامی که دستورات خدای آن‌ها را رعایت نمی‌کنند «ایجاد هراس» کنند. تمام کسانی که قادر به فرار نبودند کشته می‌شدند، دهکده‌هایشان غارت می‌شد و محصولاتشان به آتش کشیده می‌شد. به تدریج مناطق جدید اشغال شده مجبور شدند یک خراج اولیه و سپس خراجی سالانه بپردازند تا ثابت کنند که رفتار خوبی دارند. بدین‌گونه غنایم زیادی گرفته می‌شد، که تأکید بیش‌تر بر مواد کمیاب، سلاح‌ها و تجهیزات جنگی از جمله اسب و سایر حیوانات بود. این غنایم منبع تجملی محسوب می‌شد که به اقتصاد آشوریان رونق بیش‌تری می‌داد. حاکم ناحیه‌ای که به آن حمله شده بود مجبور می‌شد طی عهدنامه وفاداری به قید سوگند متعهد شود که در صورت هرگونه تخلف به خشم خدایان آشوری تن در دهد. این امر در واقع برای هرگونه مداخله بعدی آشوریان ضمانت اجرایی مذهبی و قانونی فراهم می‌کرد و انگیزه نیرومندی می‌شد برای حاکم دست‌نشانده که دست از پا خطا نکند و به تکرار تخلف نپردازد... آشوریان وقتی منطقه‌ای را فتح می‌کردند، در آن‌جا یک مقام محلی با یک پادگان کوچک باقی می‌گذاشتند تا وضعیت محلی و هرگونه فعالیت

1. Nebuchadnezzar I

2. D. J. Wiseman

براندازی را گزارش دهد. این گزارش‌های جاسوسی توسط پیک‌ها فرستاده می‌شد و به موقع به آشوریان هشدار می‌داد که هماهنگ با دست‌نشانندگان وفادار به اقدامات جبرانی بپردازند.^(۷)



ویرانه‌های یک شهر باستانی عیلام. در میان اشیای دست‌ساختی که در بقایای شهرهای عیلامی کشف شده است ظروف سفالی زیبایی وجود دارد که باستان‌شناسان به آن‌ها «وسایل کفتری» می‌گویند: این ظروف معمولاً زرد جلا دارند و با ردیف پرندگان آراسته شده‌اند.

کوشش‌هایی برای تعیین تاریخ مهاجرت ایرانیان

مورخان هنوز در باره تاریخ دقیق مهاجرت آریاییان که باعث ورود نیاکان پارسیان به ایران شده است اطلاع قابل اطمینانی ندارند. جان کورتیس^۱ در قطعه‌ای که از کتاب *ایران باستان* انتخاب شده است، توضیح می‌دهد که چگونه از انواع سفالگری، به ویژه نوع مشهور به «ابزارهای خاکستری آغازین منطقه غرب»، که در اواخر هزاره دوم ق. م در شمال غربی ایران ساخته شده‌اند، می‌توان سرنخی در این باره به دست آورد.

«گاه اندیشیده شده است که پیدایش این اشیای سفالی خاکستری در غرب ایران به معنای آغاز ورود ایرانیان، نیاکان... مادها و پارس‌ها به سرزمین کنونی است. از این ایرانیان نخستین بار در زمان سلطنت شلمنصر سوم^۲ (۸۵۸ - ۸۲۴ ق. م) پادشاه آشور، که به غرب ایران لشکر

1. Jhon Curtis

2. Shalmaneser III

کشیده بود، نام برده شده است. فرض بر آن است که این مردم، که به زبان هند و اروپایی سخن می‌گفتند، بومی ایران نبوده‌اند و تصور می‌رود که میهن اصلی آن‌ها جایی در سرزمین استپی پهناوری که از شرق رود دانوب تا کوه‌های اورال امتداد داشته بوده است... اشیای سفالی خاکستری غرب ایران متعلق به عصر آهن ظاهراً از اشیای خاکستری عصر متأخر مفرغ که در کاوشگاه‌های... نزدیک گوشه جنوب شرقی دریای خزر پیدا شده‌اند سرچشمه گرفته بوده‌اند. در کاوشگاه‌های غرب ایران که اشیای خاکستری پیدا شده‌اند، گسستی ناگهانی با سفالگری آغازین سنتی به چشم می‌خورد، و... این واقعیت ممکن است بیانگر آن باشد که مردمی که از این سفالگری استفاده می‌کرده‌اند از شرق به غرب ایران آمده بوده‌اند... بنابراین احتمال دارد که ایرانیان در نیمه دوم هزاره دوم ق. م به غرب ایران سرازیر شده باشند. این نظریه‌ای جذاب است، اما موضوع فوق‌العاده پیچیده می‌نماید... نه از تعداد مردمی که در این مهاجرت شرکت داشته‌اند و نه از چگونگی مسافرت یا ساختار اجتماعی ایشان کم‌ترین اطلاعی نداریم. تاریخ دقیق رسیدن آن‌ها به غرب ایران شاید هیچ‌گاه به طور رضایت‌بخشی حل نشود؛ چه بسا این مهاجرت در زمانی طولانی و حتی شاید قرن‌ها ادامه داشته است.»



این برجسته‌کاری از کاخ آشور بانیپال ارابه جنگی سلطنتی سنگینی را نشان می‌دهد که چهار تن خدمه دارد و یک سوار کماندار در جلو از آن حمایت می‌کند. بعضی ارابه‌های آشوری کوچک‌تر و سبک‌تر از انعطاف بیش‌تری برخوردار بودند چون می‌شد آن‌ها را از هم باز کرد و می‌توانستند در زمین‌های ناهموار حرکت کنند.



جنگجویان آشوری زندانیانی را که در حمله به فلسطین اسیر شده‌اند، بی‌رحمانه به صلابه کشیده‌اند.

ظهور ماد

اما پیش از آن‌که شاهان آشوری فرمانروایی خشن خود را بر بخش‌های وسیع خاور نزدیک گسترش دهند، بذره‌های سقوط آن‌ها در ارتفاعات فلات ایران پاشیده شده بود. مهاجرت‌های ادواری اقوام چادرنشین از استپ‌های آسیای مرکزی در سراسر هزاره دوم ادامه داشت، و شاید بین سال‌های ۱۱۰۰ و ۱۰۰۰ ق. م (تاریخ دقیق آن مورد منازعه است) گروه‌های کوچکی که خود را آریایی می‌دانستند به درون فلات سرازیر شدند. نام ایران، که بعداً به این سرزمین داده شد، از کلمه «آریانام» به معنای «سرزمین آریایی‌ها» مشتق شده است. بر اساس سالنامه‌های باقی‌مانده آشوری، در نیمه قرن نهم قبل از میلاد، دو قوم آریایی کاملاً در ایران مستقر شده بودند: یکی «مادا» که آن‌ها را «مادها» می‌نامیم و عمدتاً در بخش شمال غربی فلات و در اطراف شهر اکباتان (همدان امروزی) اقامت گزیدند و دیگری «پارسوا»، یعنی پارسیان، که سرانجام سرزمین عیلامی کهن فارس را اشغال کردند.

از این دو قوم جدید ایرانی، مادها نخستین قومی بودند که در امور خاور نزدیک برتری نظامی و سیاسی یافتند. آن‌ها ظاهراً در میانه دهه ۷۰۰ ق. م به اندازه کافی نیرومند شده

بودند که حداقل تهدیدی برای آشوریان به شمار آیند، چرا که سالنامه‌های آشوری به دو لشکرکشی به ماد اشاره دارند که به ترتیب به فرماندهی شاه تیگلت پیلسر^۱ سوم (سلطنت از سال ۷۴۴ تا ۷۲۷) و شاه سارگون^۲ (سلطنت از سال ۷۲۱ تا ۷۰۵) انجام گرفته است. آشوریان برجسته کاری‌هایی از این عصر تراشیده‌اند که استحکامات مادی را با برج و بارویی نشان می‌دهد که در آن شکاف‌هایی وجود دارد و مدافعان از درون این شکاف‌ها می‌توانستند سلاح‌هایی را موشک‌وار به سوی حمله‌کنندگان پرتاب کنند. مادها با ریشه‌های بی‌ظرافت چادرنشینی خویش، چنان که اومستد توصیف کرده است در این برجسته‌کاری‌ها نشان داده می‌شوند:

باگیسویی کوتاه که با نوار سربند سرخی بسته شده و با ریش مجعد کوتاه به روی فرنچ [تونیک] خود کُتی از پوست گوسفند می‌پوشیدند که هنوز برای مسافران بهترین دوست در زمستان‌های سخت فلات است، و چکمه‌های ساقه‌بلندی به پا داشتند تا بتوانند از روی برف عمیق عبور کنند. آن‌ها فقط به نیزه بلندی مسلح بودند و با سپر حصیر بافت مستطیل شکلی از خود دفاع می‌کردند.^(۸)

مادها از سواران تیرانداز نیز استفاده می‌کردند که این عمل نظامی را از اجداد خود، چادرنشینان استپ‌های آسیای مرکزی به ارث برده بودند.^(۹)

آن‌ها بی‌باک بودند و از هجوم آشوریان بیمی نداشتند و از این رو رشد و پیشرفت کردند. اوج این روند جلوس کیاکسار دوم^۳ [هوخشتره] به تخت سلطنت در سال ۶۲۵ ق. م بود که شهریاری پرتحرک و پویا محسوب می‌شد. کیاکسار دوم تصمیم گرفته بود سرانجام آشوریان را شکست دهد و طی همین فرایند امپراتوری ماد تشکیل شد. بی‌گمان کلید موفقیت کیاکسار دوم برنامه توسعه نظامی و سازماندهی مجدد ارتش بود که بلافاصله پس از آن‌که جانشین پدرش فرورتیش^۴ شد، اجرا کرد. کیاکسار نیزه‌داران، کمانداران و چابک‌سواران خود را در واحدهای جداگانه‌ای سازمان داد که هر یک از آن‌ها جداگانه برای نبرد در میدان رزم آموزش می‌دیدند. همچنین برای ارتش لباس متحدالشکلی در نظر گرفت که عبارت بود از یک بالاپوش چرمی آستین‌بلند که تا زانوی سرباز می‌رسید و دو کمر بند با یک قلاب گرد بر روی آن بسته می‌شد؛ و نیز شلوارهای چرمی و کفش‌های بندداری که نوک برگشته‌ای داشتند. بر سر سربازان نیز یک کلاه‌نمدی که لبه‌ای تا روی گردن داشت قرار می‌گرفت. کمان‌داران و نیز بعضی از سربازان که هم از نیزه و هم کمان استفاده می‌کردند بسیار مراقب

1. Tiglath Pileser

2. Sargon

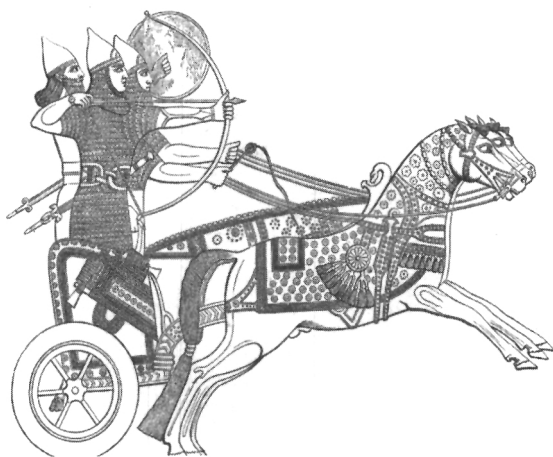
3. Cyaxres II

4. Phraortes

ارابه‌های مرگبار آشوری

یکی از رموز کامیابی ارتش مخوف آشور استفاده مؤثر از ارابه‌های جنگی بود که در این‌جا توصیف شده است (برگرفته از کتاب آشورشناس برجسته د. ج. وایزمن به نام جنگ در جهان باستان).

«قدرت اصلی ارتش آشور به خاطر وجود ارابه‌های آن بود. این سلاح جنگی متحرک در طی سده‌های سیزدهم و دوازدهم ق. م در دشت‌های شمالی [بین‌النهرین] به کار گرفته می‌شد و سپس... با استفاده از اسب‌های چابک‌تر که برای کار با این ارابه پرورش می‌یافتند، و بهبود خود ارابه توسعه یافت. ارابه‌های قرن نهم گاه با چهار اسب کشیده می‌شدند، اما عدم چابکی و آسیب‌پذیری اسب‌ها باعث شد که دیگر از آن‌ها به عنوان وسیله جنگی استفاده نشود. تغییرات در فن‌آوری آهن‌گری برای طراحی وسیله نقلیه سبک‌تر با یک قالب چوبی که بر روی یک وسیله فرود فلزی کار گذاشته می‌شد همراه با حرکت محور چرخ به عقب از مرکز، این ارابه را بهبود بخشید. نتیجه کار، قابل‌مانور بودن بیش‌تر ارابه در اثر اصطکاک کم‌تر چرخ بود... ارابه‌ران خود را در جلوی حفاظ محکم نگاه می‌داشت ضمن آن‌که مال‌بند را، که در آغاز بیضی شکل و سپس مستقیم شد، محکم به دست می‌گرفت و بدین ترتیب کنترل دو یوغ اسب آسان‌تر می‌شد. شکل ارابه مستطیل‌تر شد تا استفاده از زره و خدمه را راحت‌تر کند... با نزدیک شدن زمان نبرد یک اسب اضافی یا یدکی نیز به عقب آن بسته می‌شد. ارابه سبک معمولاً دو خدمه داشت، یکی راننده و دیگری کماندار یا نیزه‌افکن، اما پس از قرن نهم فرد سومی نیز با یک یا دو سپر برای تقویت عقب ارابه افزوده شد... این ارابه‌ها یا تکان و شوک شدیدی در مرکز حمله ایجاد می‌کرد، تاکتیکی که ارزش حمله پیاده‌نظام دشمن در نبرد باز را کاهش می‌داد، یا در جناحین در مانورهای محاصره هماهنگ با سواره‌نظام به کار می‌رفت.»



نمونه ارابه آشوری با سه نفر خدمه هنگام نبرد. این ارابه که می‌توانست در روز پنجاه کیلومتر حرکت کند، تندروترین و چابک‌ترین ارابه روزگار خود بود.

کمان‌های خود بودند و تیرها را در یک ترکش یا تیردان چرمی که به شانه یا کمر می‌آویختند می‌نهادند. گرچه بسیاری از سپاهیان کیاکسار از مادهای بومی بودند ولی او به استخدام سرباز از سایر قبایل کوچک‌تر ایرانی که دست‌نشانده مادها محسوب می‌شدند یا به حمایت قدرت ماد وابسته بودند نیز پرداخت. در اوایل سلطنت کیاکسارگاه پارسیان ایالت فارس نیز دست‌نشانده مادها بودند.

سقوط آشور

وقتی کیاکسار مطمئن شد که ارتش او به اندازه کافی بزرگ و نیرومند شده است، نقشه خود در مورد یورش به آشور را به اجرا گذاشت. او می‌دانست که آشور، که زمانی بلای جان تمام خاورمیانه بود، اخیراً در اثر آشوب‌ها و شورش‌های متعددی که میان اقوام تابعه‌اش بروز کرده، ضعیف و آسیب‌پذیر شده است. با این حال او معتقد بود که نباید دشمن را دست کم گرفت و از این رو خردمندان به نبوپلसर^۱، پادشاه بابل، که به اندازه وی از آشوریان بیزار بود متحد شد. حدود سال ۶۱۴ ق.م نیروهای متحد ماد و بابل به سرزمین اصلی آشور واقع در کرانه‌های علیای رود دجله سرازیر شدند. شهرها یکی پس از دیگری به دست حمله‌کنندگان افتادند تا سرانجام به بزرگ‌ترین و مهم‌ترین شهر آشور یعنی نینوا یورش بردند. پیامبر یهود، ناحوم نبی، که معاصر با کیاکسار بوده است، توصیف زنده زیر را از سقوط خونین شهر در عهد عتیق ارائه می‌دهد:

«خراب‌کننده [کیاکسار؟ نبوپلसर؟ دست خداوند؟] در مقابل تو بر می‌آید. حصار را حفظ کن، راه را دیده‌بانی نما، کمر خود را قوی گردان و قوّت خویش را بسیار زیاد کن... سپر جباران او سرخ شده و مردان جنگی به قرمز ملبّس و ارابه‌ها در روز تهیه او از فولاد لامع است و نیزه‌ها متحرک می‌باشد. ارابه‌ها را در کوچه‌ها به تندی می‌رانند و در چهارسوها به هم بر می‌خورند. نمایش آن‌ها مثل مشعل‌هاست، مانند برق‌ها می‌دوند... دروازه‌های نهرها گشاده است و قصر گداخته می‌گردد. و حُصَب برهنه شده (به اسیری) برده می‌شود [ملکه؟] و کنیزانش چون نوای فاخته‌ها سینه‌زنان ناله می‌کنند. و نینوا از روزی که به وجود آمد چون برکه آب بود اما مردمانش فرار می‌کنند (و اگرچه صدا می‌زنند) که بایستید، بایستید، لیکن احدی ملتفت نمی‌شود. نقره را غارت کنید و طلا را به یغما برید زیرا که اندوخته‌های او را و کثرت هرگونه متاع نفیسه‌اش را انتهایی نیست. او خالی و ویران و خراب است و دلش

1. Nabopolassar

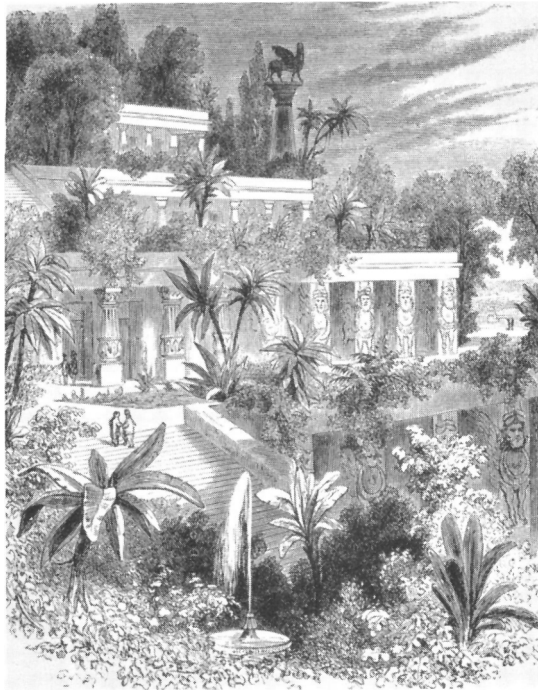
گداخته و زانوهایش لرزان و در همه کمرها درد شدید است و رنگ روی‌ها همه پریده است... ولی بر شهر خون‌ریز که سراسر از دروغ و قتل مملو است و غارت از آن دور نمی‌شود. آواز تازیانه‌ها، غرغر چرخ‌ها، جهیدن اسبان و جستن اربه‌ها. سواران هجوم می‌آورند و شمشیرها براق و نیزه‌ها لامع است. کثرت مجروحان و فراوانی مقتولان و لاشه‌ها را انتها نیست. بر لاشه‌های یکدیگر می‌افتند!»^(۱۰)



شاه کیاکسار دوم (سوار بر اسب) کمی پس از آن‌که به تخت سلطنت نشست، مردان کشور خود را برای دفاع از سرزمینشان متحد ساخت. به کلاه نمدی مخصوص مادها توجه کنید.

لشکرکشی علیه آشور چنان موفقیت‌آمیز بود که آن امپراتوری نیرومند به سرعت و برای همیشه فروپاشید. از آن پس یگانه خاطره‌ای که از آشور باقی ماند درندگی آن بود.^(۱۱) مادها و بابلیان سرزمین آشور را بین خود تقسیم کردند و تا مدتی به همزیستی با صلح در کنار

یکدیگر پرداختند. پسر نبوپلسر به نام نبوکدنصر دوم^۱، که در سال ۶۰۵ ق. م جانشین پدر شد، از طریق ازدواج با یک شاهزاده خانم مادی به نام آمی تیس^۲، به تحکیم این اتحاد بزرگ کمک کرد. به خاطر همین شاهدخت ایرانی بود که او باغ‌های معلق مشهور بابل را بنا کرد؛ باغ‌هایی که بعدها از عجایب هفتگانه جهان باستان شمرده شد. انهدام امپراتوری آشور افزون بر آن‌که مادها و بابلیان را در کنار هم قرار داد، موازنه قدرت جدیدی در خاورمیانه پدید آورد که در آن چهار ملت با قدرتی تقریباً یکسان تسلط یافتند. این چهار قدرت،



تصویری از باغ‌های معلق افسانه‌ای بابل که شاه نبوکدنصر دوم آن را به خاطر عروس مادی خود، آمی تیس، بنا کرد.

در کنار ماد و بابل (که گاه به کلد^۳ نیز اشاره می‌شود چون نبوپلسر که در کلد، ایالت کوچکی در ساحل شمالی خلیج فارس، گرامی داشته می‌شد، سلسله کلدانی را در آن‌جا بنیاد گذاشت) عبارت بودند از لیدی که بیش‌تر آسیای صغیر را در تصرف داشت و مصر.

1. Nebuchadrezzar II

2. Amytis

3. Chaldea

ظلمت در نیمروز

اما کیاکسار از این موازنه قدرت راضی نبود. او نیز مانند شاهان و رهبران نظامی کامیاب دیگر تاریخ، آرزوی توسعه قلمرو خود را به زیان همسایگان در سر می‌پرورانید. کیاکسار مدتی پس از تحکیم قدرت در سرزمین‌های آشور سابق، فتوحات خارجی خود را آغاز کرد. مادها پس از نبردی سخت، کادوسی‌ها را، که در نوار باریک ساحلی و جنگلی جنوب دریای خزر می‌زیستند، مقهور خود ساختند. کیاکسار همچنین به سوی غرب حمله‌ور شد و در سال ۵۹۰ ق. م ارمنستان را که منطقه‌ای کوهستانی میان آسیای صغیر و دریای خزر بود، به تصرف در آورد.

کیاکسار از سویی به درستی باور داشت که این تهاجمات او را نیرومندتر ساخته است، اما از سوی دیگر مشکلات خطیری را که حفظ یک امپراتوری پهناور پیش می‌آورد پیش‌بینی نمی‌کرد. در این زمینه می‌توان به مشکلات لجستیکی ارتباط و حمل و نقل سربازان و تدارکات در فواصل بعید اشاره کرد. بیش‌ترین خطر بالقوه، تهدید دائمی شورش توسط اقوام تابعه ناراضی بود، چون امپراتوری ماد از مجموعه دولت‌های دست‌نشانده‌ای تشکیل می‌شد که از نژادها و فرهنگ‌های مختلف بودند و همه آن‌ها از مادها که به زور بر ایشان تسلط یافته بودند نفرت داشتند.

واقعیت پیچیده‌تر این بود که زبان و آداب و رسوم محلی مادها به آن اندازه برای اقوام مغلوب گیرایی نداشت که به راحتی آن را بپذیرند. آلساندرو بائوسانی^۱ تاریخدان چینی می‌نویسد:

به نظر نمی‌رسد که مادها دارای فرهنگ بسیار غنی بوده باشند، زیرا در سنگنبشته‌هایی که از شاهان پارس پس از یکپارچگی دولت‌های ماد و پارس باقی مانده است لازم دانسته‌اند که از زبان‌های عیلامی و بابلی استفاده کنند نه از زبان مادی، که احتمالاً دارای خط نبوده و چندان تفاوتی با زبان پارسی نداشته است. همچنین آداب و رسوم شاهان ماد ظاهراً از آیین‌های بابلی و آشوری گرفته برداری شده است.^(۱۲)

باغ‌های معلق شگفتی‌انگیز

دیودوروس سیکولوس^۲ مورخ یونانی سده نخست پیش از میلاد، در این قطعه از کتاب کتابخانه تاریخ به شرح باغ‌های معلق مشهور بابل می‌پردازد که در شمار عجایب هفتگانه جهان باستان محسوب شده است.

1. Alessandro Bausani

2. Diodorus Siculus

«همچنین در کنار آکروپولیس [استحکامات مرکزی شهر] آنچه باغ معلق نامیده شده وجود داشت که توسط پادشاه [بابل] برای خوشایند همسر او ساخته شده بود؛ چون این زن، که می‌گویند تبار پارسی داشت [دیودوروس در این‌جا پارس را با ماد اشتباه می‌کند] و در حسرت کوه‌های سرسبز میهن خود بود، از شاه درخواست کرد تا باغی شبیه سرزمین پارس برای او بسازد... چون باغ مانند دامنه یک تپه شیب داشت و بخش‌های متعدد آن طبقه طبقه روی هم قرار گرفته بودند، منظره کلی آن مانند یک باغ معلق بود. وقتی صافه‌های پلکانی صعودی ساخته شدند، در زیر آن‌ها تالارهایی احداث شد و درخت‌هایی در آن‌ها و بالای آن‌ها کاشته شد که به تدریج روی یکدیگر رشد کردند... سقف‌های این تالارها با شاه‌تیرهایی از جنس سنگ به طول ۱۶ پا محافظت می‌شد... سقف روی این شاه‌تیرها نخست با لایه‌ای از نی که در لابلای آن‌ها مقدار زیادی قیر [قطران] ریخته شده بود پوشانده شد و روی آن آجر پخته که در میان آن‌ها آهک ریخته بودند قرار داشت، لایه سوم از سرب بود و سپس خاک ریخته می‌شد که رطوبت آن به پایین نفوذ نکند. در پایین نیز زمین به اندازه کافی کنده می‌شد تا درختان بزرگ‌تر بتوانند ریشه بدوانند؛ و زمین... با هر نوع درخت کاشته شده بود... و چون همه تالارها... به حد کافی نور می‌گرفتند، جایگاه‌های متعدد سلطنتی با تصاویر بسیار در آن احداث گردید؛ و در یکی از تالارها شکافی ایجاد شد و در آن تجهیزات گذاشتند که آب تمام باغ را به حد وفور از رودخانه می‌گرفت و به همه جا توزیع می‌کرد.»

کیا کسار که مطمئن بود می‌تواند سرزمین‌های فتح شده خارجی را حفظ کند و مایل بود سرزمین‌های بیش‌تری را به امپراتوری خود بیفزاید، در حدود سال ۵۸۹ ق. م از سوی ارمنستان به سوی غرب حرکت کرد و قدرت بزرگ دیگری را که کشور لیدی [بیش‌تر ترکیه کنونی] بود مورد حمله قرار داد. آلیاتس^۱، پادشاه لیدی، با ارتش عظیم خود به مقابله برخاست، و بنابه نوشته هرودوت «جنگ تا پنج سال ادامه یافت که طی آن هم لیدیایی‌ها و هم مادها بارها به پیروزی‌هایی دست یافتند.» اما آنچه جنگ را ناگهان و به طور غیرمنتظره متوقف ساخت نه عامل نیروی انسانی بلکه حادثه‌ای طبیعی بود. در یکی از بزرگ‌ترین رویدادهای طبیعی تاریخی، در روز ۲۸ مه [حدود ۷ خرداد] سال ۵۸۵ ق. م در اوج نبرد میان نیروهای متخاصم، یک خورشید گرفتگی کامل اتفاق افتاد. هرودوت بعدها این کسوف را چنین گزارش داد:

1. Alyattes

پس از پنج سال جنگ بی‌نتیجه، درست در هنگامه نبردی که میان دو ارتش جریان داشت، ناگهان روز همانند شب تاریک شد. این تاریکی روز را قبلاً یونانیان [که در آن زمان از اتباع لیدی بودند و چه بسا بعضی از آنها در ارتش آلیاتس نبرد می‌کردند] از زبان طالس ملطی^۱ [از دانشمندان یونان باستان] پیشگویی کرده بودند و او تاریخ دقیق روزی را که این واقعه اتفاق می‌افتاد ذکر کرده بود. هم لیدیایی‌ها و هم مادها وقتی این ظلمت را در روز مشاهده کردند دست از نبرد کشیدند.^(۱۳)

کیاکسار با اعتقاد به این‌که این ظلمت ناگهانی هولناک در نیم‌روز، نمایانگر طالع بدشگونی است، سپاهیان خود را از لیدی خارج کرد و هرگز به آن‌جا بازنگشت. او یک سال بعد درگذشت و متوجه نشد که این کسوف در واقع نشانه بدفرجامی مادها بوده است؛ زیرا امپراتوری کوتاه مدت آن‌ها دچار کسوف بزرگ‌تری شد و به زودی توسط یکی از اقوام تابعه خود، گروهی که میراث زبانی و فرهنگی بسیار نزدیکی با آن‌ها داشتند، یعنی پارسیان، منقرض گردید. پارسیان به نحوی غیرمنتظره و بهت‌آور به مرحله بزرگی از تاریخ گام نهادند.

